

Examining and explaining "the use of the heart in the Qur'an" focusing on the works of Allameh Tabatabayi (RA) and Ayatollah Javadi Amoli (Madazla)

(Received: 25/02/2022- Accepted: 30/05/2023)

DOR: <https://dorl.net/dor/20.1001.1.24765317.1402.8.1.4.6>

Mahdi Qahraman¹, Rahela Jamali², Samira Ataei Dizji³

Abstract

Heart is one of the important words that are repeated abundantly in the Quran. Commentators have mentioned several meanings for it other than the heart, which is one of the organs of the body. Among the contemporary commentators who have provided information about the meaning of this word are Allameh Tabatabai (RA) and Ayatollah Javadi Amoli (may Allah protect her). The present article was written with the aim of investigating "the use of the word heart in the Qur'an" from the perspective of these two thinkers in a descriptive-analytical and library method by referring to the works of these two nobles. According to the studies carried out in this research, Ayatollah Javadi Amoli (may Allah protect her) used the word heart in several meanings such as soul and breath, place of love, container of knowledge, transformation, power of perception, place of revelation, place of guidance, tool of knowledge, intellect and nature. And he has used the position of passive emotions. It should be noted that in Allameh's works, the word heart is used in all the mentioned meanings except for the container of knowledge and the place of guidance. According to the studies, it was found that the thoughts of these two nobles are consistent in most cases, and in a few cases, they have differences.

Keywords: meanings of heart, use of heart, concept of heart, heart in Quran, Allameh Tabatabai, Ayatollah Javadi Amoli.

1. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Tabriz University of Technology, Tabriz, Iran, (corresponding author), mahdi_sut@yahoo.com

2. Level 4 student of Qur'anic Sciences and Education, Al-Zahra Seminary, Tabriz, Iran, r.jamali2010@yahoo.com

3. Level 3 of Ethics and Islamic Education, Al-Zahra Seminary, Tabriz, Iran, s.ataeidizaji@gmail.com



بررسی و تبیین «کاربرد قلب در قرآن» با محوریت آثار علامه طباطبایی (ره) و آیت الله جوادی آملی (مدظله)

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۹)

DOR: <https://dorl.net/dor/20.1001.1.24765317.1402.8.1.4.6>

مهدی قهرمان^۱، راحله جمالی^۲، سمیرا عطایی دیزجی^۳

چکیده

قلب از جمله واژه‌های مهمی است که در قرآن به وفور تکرار شده است؛ مفسران معانی متعددی غیر از قلب گوشتی صنوبری شکل برای آن ذکر کرده‌اند. از جمله مفسران معاصر که در مورد معنی این واژه مطالبی ارائه کرده‌اند، علامه طباطبایی (ره) و آیت الله جوادی آملی (مدظله) هستند. که نوشتار حاضر با هدف بررسی «کاربرد واژه قلب در قرآن» از دید این دو اندیشمند به روش کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی. تحلیلی با مراجعه با آثار این دو بزرگوار به رشته تحریر درآمد. طبق مطالعات صورت گرفته در این جستار، آیت الله جوادی آملی (مدظله) واژه قلب را در معانی متعددی مانند روح و نفس، جایگاه محبت، ظرف علم، دگرگونی، قوه ادراک، جایگاه نزول وحی، جایگاه هدایت، ابزار شناخت، عقل و فطرت و جایگاه هیجانات انفعالی به کار برده است. لازم به ذکر است که در آثار علامه نیز، واژه قلب در تمامی معانی گفته شده به جز، ظرف علم و جایگاه هدایت به کار رفته است؛ به تبع مطالعات صورت گرفته مشخص گردید که اندیشه این دو بزرگوار در بیشتر موارد مطابق هم است و در موارد اندکی نیز تفاوت‌هایی با هم دارند.

کلیدواژه‌ها: معانی قلب، کاربرد قلب، مفهوم قلب، قلب در قرآن، علامه طباطبایی، آیت الله جوادی آملی.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه صنعتی تبریز، تبریز، ایران، (نویسنده مسؤول). mahdi_sut@yahoo.com.

۲. طلبه سطح چهار رشته علوم و معارف قرآن، حوزه علمیه الزهرا، تبریز، ایران. r.jamali2010@yahoo.com.

۳. دانش پژوه سطح سه رشته اخلاق و تربیت اسلامی، حوزه علمیه الزهرا، تبریز، ایران. s.ataeidizaji@gmail.com.



مقدمه

یکی از ابعاد وجودی انسان قلب است. از همین روی زمانی که خداوند اراده می‌کند و انسان را مورد عنایت قرار می‌دهد، از طریق همین بعد وجودی او را مورد خطاب قرار می‌دهد، یعنی آن بعد در انسان که می‌تواند با خدای متعال ارتباط برقرار کرده و او را شهود نماید، قلب است. ولی از قلب در قرآن معانی متعددی اراده شده است به طوری که هر کدام از آنها در مواردی تفاوت ماهوی با مورد دیگر دارد. اندیشمندان و مفسرین قرآن نیز برداشت‌هایی از معانی قلب در قرآن داشته‌اند که در مواردی مشابه هم و در مواردی متفاوت از همدیگر هست. که هدف کلی این پژوهش بررسی و تبیین کاربرد قلب در قرآن با محوریت اندیشه علامه طباطبایی (ره) و آیت‌الله جوادی آملی (مدظله) است.

اهمیت بررسی موارد کاربرد قلب در قرآن زمانی روشن می‌گردد که بدانیم در قرآن مجید، واژه‌ی قلب و مشتقات آن، در یکصد و شصت و هشت آیه به کار برده شده است. از طرفی با توجه به تقدم مقدمات تصویری به مقدمات تصدیقی، جایگاه فهم مفاهیم کلیدی قرآن بر کسی پوشیده نیست؛ از این رو هر تدبرکننده در قرآن در پی فهم این مفاهیم کلیدی به منظور دستیابی به معانی اصلی آن‌هاست. تلاش‌های علما، مفسرین، لغویان و... با رویکردهای مختلف لغت‌شناسی، تفسیری، اصولی و... نشان‌دهنده اهمیت این مساله نزد همه دانشمندان است. یکی از مفاهیم کلیدی قرآن، واژه «قلب» است که کشف مولفه‌های معنایی آن سبب تجلی بیشتر معارف ناب قرآنی برای روشنی راه و نشان دادن جهان بینی خاص و نظام‌مند قرآن کریم است.

با وجود این کثرت استعمال در قرآن و نیز اختلافات موجود در معانی و کاربردهای واژه قلب، لازم و ضروری است تا با توجه به روش تفسیری قرآن به قرآن دانشمندانی همچون علامه طباطبایی (ره) و آیت‌الله جوادی آملی (مدظله)، نظرات این بزرگواران مورد بررسی و کنکاش، قرار گیرد. با بررسی‌های انجام شده در این موضوع، پیشینه‌ای در این زمینه - در قالب کتاب، مقاله و یا پایان نامه - که به صورت مستقل به ارائه موضوع نوشتار حاضر بپردازد به دست نیامد. بلکه تنها، در کتب لغت و برخی کتب تفسیری در ذیل آیات مربوط به قلب، توضیحاتی درباره قلب داده شده است. یا در برخی آثار به برخی زوایای نوشتار حاضر ارتباط داشته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- رساله «حقیقت قلب و حالات آن از دیدگاه قرآن و عرفان اسلامی»، محسن پارسائزاد، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱.

- مقاله «بررسی جایگاه معرفت‌شناسی قلب از دیدگاه قرآن»، حسن عبدی، (مجموعه مقالات)، به کوشش علیرضا قائمی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ۱۳۹۲.

«قلب‌های هدایت‌پذیر و هدایت‌ناپذیر در قرآن»، علیرضا جعفرزاده کوچکی و عبدالحمید امامی غفاری، ۱۳۹۴.

هر چند این آثار در جای خود درخور تحسین و ارزشمندند، اما زاویه بحثشان با مسأله پژوهش حاضر متفاوت است از این رو پژوهش حاضر در نوع خود منحصر به فرد به شمار می‌آید.

وجه تأکید بر آرای این دو مفسر قرآنی، علاوه بر این که این دو بزرگوار هم عصر بوده و از مفسرین طراز اول تشیع محسوب می‌شوند، وجه تشابهات متعددی در بین این دو بزرگوار دیده می‌شد که از جمه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱. هر دو مفسر دلالت و حجیت قرآن را مستقل و بی‌نیاز به غیر می‌دانند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱/ ۶۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۱/ ۱۰۲).

۲. هر دو مفسر با این دیدگاه که از دید ائمه (علیهم السلام) پیام قرآن در همه ازمنه استمرار دارد، روایاتی را برای تعیین و تطبیق مصدایق آوردند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱/ ۹۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۱/ ۱۶۷).

۳. هر دو مفسر مکرراً از تفاسیر و جوامع حدیثی اهل تسنن بهره برده‌اند. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳/ ۳۸۰؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۱/ ۳۵۸).

۴. هر دو مفسر اهتمام زیادی به ذکر سند روایات نداشته و عموماً روایات را با اکتفاء به آخرین راوی نقل می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۱/ ۴۲۸). با این تفاوت که آیت‌الله جوادی در بیشتر موارد با پرهیز از داوری صریح با عباراتی از قبیل «با اغماض از سند» و «به فرض صحت سند» روایات را مورد استناد قرار می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۹/ ۳۸۷ و ۶۰۹). و این در حالی است که علامه در بیشتر موارد به صراحت به ضعف و سستی سند اشاره داشته و ناهمخوانی آنها را با آیات قرآنی متذکر شده است.

۵. علاوه بر موارد ذکر شده یکی از اصلی‌ترین وجه تشابهات این دو مفسر شیوه تفسیری قرآن به قرآن این دو است که بهترین و کارآمدترین شیوه تفسیری قرآن است.

حال این مقاله با رویکردی منحصر به فرد و با مبنا قرار دادن نظرات دو دانشمند معاصر، علامه طباطبائی (ره) و آیت‌الله جوادی آملی (مدظله)، به بررسی کاربرد واژه‌ی «قلب» در قرآن به صورت توصیفی تحلیلی می‌پردازد. اینکه کاربرد «قلب» در آثار محققان بزرگ عصر حاضر، علامه طباطبائی (ره) و آیت‌الله جوادی آملی (مدظله) به چه شکلی نمود دارد؟ پاسخ به این سؤالات غایت‌نهایی پژوهش حاضر خواهد بود.

۱. مفهوم‌شناسی قلب

قلب عضو صنوبری شکل واقع در سمت چپ سینه است و به صورت مجاز به نفس ناطقه و روح و عقل و فهم اطلاق می‌شود (کبیر مدنی شیرازی، ۱۳۸۴:

۴/۲۰۸). که در کتب لغت به تغییر و تحویل چیزی از وجهش اطلاق شده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۷۰/۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱/۶۸۵؛ راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۴/۲۳۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۷/۵)

قلب مصدر، به معنای تقلب، و هم خانواده کلمه‌هایی مانند انقلاب و تقلیب است که به معنای تغییر و تحول به کار می‌رود (شرتونی، ۱۳۷۷: ۲/۱۰۲۸) این واژه به معنی مطلق تحوّل شدید است که در موضوعات مادّی باشد یا معنوی و چون قلب حیوان در همه حالات به خاطر جریان دادن خون به اعضای بدن در تحوّل و قبض و بسط دائمی و طبیعی است، آن را قلب گفتند و روح لطیف روحانی با تعلق به قلب مادّی بدنی، سلطه و نفوذ خود را در مملکت تن اجرا می‌کند و از این لحاظ آن را هم قلب گویند. (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۳۶۹)

قلب به معنی دگرگون ساختن و نیز ظاهر و باطن آمده است و گاهی به معنای وجه خالص یک شیء می‌آید چنانکه بر فؤاد و عقل نیز دلالت دارد (فیروزآبادی و زبیدی، ۱۴۱۴ق: ۱/۲۷۷ و ۲۷۶). گفته شده قلب اخص از فواد بوده و هر دو جدا از هم هستند. (طریحی، ۱۳۷۵: ۲/۱۴۶)

در کل بین معانی لغوی قلب می‌توان برای آن سه معنی احصا کرد. گروه اول قلب را به عضوی صنوبری شکل تعریف کردند که به صورت مجازی به نفس ناطقه، روح، عقل، علم و فهم اطلاق می‌شود. گروه دوم قلب را به وارونه کردن و تبدیل صورت هر چیزی تعریف کردند مانند: فراهیدی، ابن فارس، ... و گروه سوم مانند مصطفوی و ... قلب را به مطلق تحول شدید معنوی و مادّی معنی کردند.

قلب در اصطلاح عرفا و دانشمندان دین و اخلاق عقل و روح نیرویی است که حیات انسان به اوست و گاهی هم مقصود از آن روح بخاری است. (علی بن موسی الرضا، ۱۳۸۱: ۱/۸۵) برخی قلب و روح را مترادف هم دانسته و همان‌گونه که حقیقت وجودی انسان را به روح او می‌دانند، همان حقیقت را به قلب نیز می‌دانند و تفاوتی بین قلب و روح قائل نیستند (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۱/۳۶۹).

پس قلب حقیقتی جامع است که روح آن، کمال قابلیت؛ سرّ آن، حق تعالی؛ در صورت جسمانی آن، مضغه صنوبری؛ و صورت حقیقی آن، شخص انسان کامل است (شجاری، ۱۳۹۰: ۲۷).

اما اختلاف در تعریف‌ها، ریشه در اعتقاد به جسمانی یا روحانی بودن قلب دارد و در اصطلاح شیوای قرآنی، به روح لطیف انسانی که با تعلق به قلب جسمانی، سلطه خود را در بدن انسان اجرا می‌کند، قلب گویند؛ که از آن به نفس ناطقه نیز تعبیر می‌گردد. پس چون این قسمت از بدن انسان، مرکز تحولات مختلف روحی است، آن را «قلب» نامیده‌اند (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۱/۳۶۹).

۲. کاربرد قلب در قرآن، در آثار علامه طباطبائی و آیت‌الله جوادی آملی (مدظله)

با بررسی آثار علامه طباطبائی (ره) و آیت‌الله جوادی آملی (مدظله) می‌توان کاربرد واژه قلب در قرآن را در موارد زیر خلاصه کرد:

۲-۱. روح و نفس و جان

از دید علامه طباطبائی (ره) طبق آیه «...وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ...» (بقره/۲۲۵) مراد از قلب خود آدمی و نفس و روح او بوده (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳۳۴/۲) و عضو گوستی صنوبری‌ای که طرف چپ معده قرار دارد، نیست. (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۲۲۱) در سوره احزاب قلب را عبارت دانسته از آن چیزی که در هنگام مرگ به گلوگاه می‌رسد. «وَبَلَّغْتَ الْفُلُوبَ الْحَنَاجِرَ» (احزاب/۱۰) که معلوم است مراد از آن، جان آدمی است و در سوره بقره آن را عبارت از چیزی دانسته که متصف به گناه و ثواب می‌شود. «فَإِنَّهُ أُمَّ قَلْبُهُ» (بقره/۲۸۳) پس مراد از آن همان جان و نفس آدمی است. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۴۹/۱۵) که آیه «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال/۲۴) نیز با همین معنی قابل تفسیر است. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۳/۲)

از دید آیت‌الله جوادی آملی نیز مراد از قلب در قرآن، همان لطیفه الهی، یعنی روح است، نه عضو گرداننده خون در بدن. سلامت و بیماری قلب جسمانی انسان، در محدوده دانش پزشکی است و ارتباطی با سلامت و بیماری قلب روحانی ندارد؛ ممکن است انسانی از سلامت کامل قلب جسمانی برخوردار باشد، ولی قلب روحانی او بیمار باشد: «فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض» (احزاب/۳۲) چنانکه از دید قرآن، کسی که گرایش‌های ناروای سیاسی دارد، بیمار دل است؛ گرچه از نظر طب مادی، قلبی سالم داشته باشد «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ...» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: الف: ۲۵۲/۲). از دید آیت‌الله جوادی آملی (مدظله) قلب در «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ» (بقره/۲۲۵) همان روح و نفس انسانی است و معمولاً مراد قرآن کریم از قلب، لطیفه الهی و روح مجرد است، چنان‌که مراد از قلب گناهکار در «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ أُمُّ قَلْبِهِ» (بقره/۲۸۳) که شهادت عادلانه را در محکمه کتمان می‌کند و می‌پوشاند و آن را ادا نمی‌کند، روح انسان معصیت‌کار است و مراد از قلب مریض در «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (بقره/۱۰) و «...فَيَطْمَعُ الذِّي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (احزاب/۳۲) که درباره منافقان و برخی از افراد سُست ایمان آمده است، روح و نفس افراد یاد شده است که به گناه تمایل دارد و نیز مراد از صاحب دل در «لَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (ق/۳۷) روح آگاه و عاقل است نه قلب حیوانی. چنانکه مراد از قلب در آیه ۱۰ سوره بقره، قلب مادی نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: الف: ۲۰۷)

علامه طباطبایی می فرماید: قلب رسول خدا ﷺ خودش ظرف وحی خداست، نه اینکه جبرئیل در آن قلب دخل و تصرفی کرده باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۴۶/۱) در مورد نزول وحی در جای دیگری می فرماید: شاید وجه این که در جمله ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ﴾ پای قلب را به میان آورد و نفرمود: «روح الامین آن را بر تو نازل کرد» اشاره به این باشد که: رسول خدا چگونه وحی و قرآن نازل را تلقی می کرد؟ و از آن جناب آن چیزی که وحی را از روح می گرفته نفس او بوده، نه مثلاً دست او، یا سایر حواس ظاهری اش، که در امور جزئی به کار بسته می شود. پس رسول خدا ﷺ حینی که به وی وحی می شد، هم می دید و هم می شنید، اما بدون اینکه دو حس بینایی و شنوایی اش به کار بیفتد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۵۰/۱۵)

طبق نظر آیت الله جوادی نیز مقصود از این قلب، قلب فیزیکی و مادی نیست؛ زیرا قلب طبیعی نمی تواند علم را که امر مجردی است درک و دریافت کند. یکی از الهیات فلسفه، مسئله «علم» است. علم و اندیشه، در هیچ مقوله ماهوی داخل نیست؛ بلکه معنای علم، مفهومی است که دارای وجود مجردی است که او را روح انسان می یابد و مقصود از قلب در این آیه نیز همان روح مجرد انسانی است و از آنجا که این امر مجرد، دارای شئون گوناگون است،

به اعتبارات مختلف، اسم های متفاوتی دارد؛ «صدر»، «نفس»، «قلب»، «فؤاد»، «روح» و «لب» همگی نام هایی برای آن لطیفه الهی است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: (د) ۵۶)

پس در اینکه مراد از قلب در قرآن عضو صنوبری شکل در بدن نبوده؛ بلکه مراد از آن امر مجردی است که از آن در قرآن و متون دینی به روح، جان، نفس، فؤاد و... تعبیر شده است، تفاوتی در اندیشه این دو بزرگوار دیده نمی شود و دیدگاهشان کاملاً منتطبق بر همدیگر است.

۲-۲. عقل

علامه طباطبایی با تأسی از امام موسی بن جعفر علیه السلام، عقل را مجازاً به قلب نسبت داده است که امام خطاب به هشام فرمودند: ای هشام خدای عز و جل در کتاب عزیزش می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ (ق / ۳۷) و منظورش از قلب، عقل است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۳۷/۱۸). طبق فرمایش علامه طباطبایی (ره) قلب مرتبه اعلا و وجودی است که اختصاص به عالم انسانی دارد و قلب مصدر درک و تعقل امور حاضر یا غایب و آثار و اخبار گذشتگان است. (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۳/۳۴۴) ایشان در مورد آیه ی ﴿أَفَلَا يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَعْلَمُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا وَأُذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾ (حج/۴۶) می فرماید: آیه در این مقام است که مردم را از نظر قوت عقل به دو قسم تقسیم کند، یکی آن هایی که خودشان مستقل در تعقل اند و خیر را از شر و نافع را از ضار تمیزی می دهند و دوم آن هایی

که از راه پیروی پیشوایانی که پیروی‌شان جایز است، خیر و شرشان را مشخص می‌کنند و این دو قسم اعتبار کار قلب و گوش است و ربطی به چشم ندارد و چون این دو معنا- یعنی تعقل و سمع- در حقیقت کار قلب، یعنی نفس مدرك است که آدمی را وادار می‌کند به اینکه آنچه خودش تعقل می‌کند و یا از پیشوای هدایت می‌شنود را بپذیرد؛ لذا این درك را رؤیت قلب و مشاهده آن خواند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۴/۵۴۹). و در این آیه شریفه خداوند متعال، عقل را از باب مجاز به قلب

نسبت داده در حالی که عقل از آن نفس است. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۴/۵۵۰)
 همچنین علامه (ره) می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق/۳۷) کلمه «قلب» به معنای آن نیرویی است که آدمی به وسیله آن تعقل می‌کند. در این آیه بین کسی که قلب دارد و کسی که گوش دهد درحالی که شاهد هم باشد، تردید شده، فرموده یا آن باشد یا این و این تردید بدین جهت است که مؤمن به حق دو جور است، یا کسی است که دارای عقل است و می‌تواند حق را دریابد و بگیرد و در آن تفکر کند و بفهمد حق چیست و به آن اعتقاد بیابد و یا کسی است که تفکرش نیرومند نیست تا حق و خیر و نافع را از باطل و شر و مضر تمیز دهد، چنین کسی باید از دیگران بپرسد و پیروی کند؛ و اما کسی که نه نیروی تعقل دارد و نه حاضر است از گواهان، سخن حق را بشنود، هرچند آن گواه و شاهد رسالت داشته باشد و او را انذار کند، چنین کسی جاهلی است لجباز، نه قلب دارد و نه گوش. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۸/۵۳۴)

بنا بر نظر آیت‌الله جوادی آملی (مدظله)، تقسیم ابزار معرفت مربوط به قوای ادراکی انسان است. قوای ادراکی انسان و ابزارهای معرفت او در يك تقسیم کلی عبارتند از: حس، خیال، وهم، عقل، قلب. البته باید توجه داشت که با تعدد ابزارهای معرفت، باز مدرك واقعی در همه مراحل خود نفس است؛ زیرا نفس در تمام مراتب، حضور وجودی داشته و در هر مرتبه بدون آن که امتزاج و انحصاری با آن مرتبه داشته باشد عین آن مرتبه است (جوادی آملی، ۱۳۸۴ (الف): ۲۹۷). قلب آدمی معانی مجرده را ادراك می‌کند، لیکن قلب در ادراك این معانی با ادراك عقل در دو چیز تفاوت دارد: تفاوت اول این که: آنچه را عقل از دور به صورت مفهوم کلی ادراك می‌کند قلب از نزدیک به عنوان موجود شخصی خارجی که دارای سعه وجودی است مشاهده می‌نماید. تفاوت دوم، که نتیجه تفاوت اول است این که عقل به دلیل انحصار در حصار ادراك مفهومی از ادراك بسیاری از حقایق عاجز است، اما قلب به دلیل ادراك شهودی بر بسیاری از اسرار کلی و بلکه جزئی عالم نیز آگاه می‌شود. از آنچه گفته شد معلوم می‌شود قلب منبعی از منابع معرفت نیست بلکه وسیله و ابزاری از وسایل و ابزار شناخت است. پس قلب در اصطلاح قرآن شامل عقل هم خواهد بود چنان که عقل نیز شامل قلب هم می‌شود و قلب در اصطلاح اهل حکمت از مراتب عقل عملی

به شمار آمده و پس از تخلیه و تجلیه و تجلیه نوبت به فنا و شهود می‌رسد. برخی به دلیل این که قلب را از منابع شناخت پنداشته‌اند، فکر کرده‌اند قلب برخلاف عقل تنها از راه کاوش در خویش به حقایق می‌رسد. این گروه توجه نکرده‌اند که میان عقل و قوای ادراکی دیگر از قبیل وهم، خیال و حس در این جهت فرقی نیست که اولین مدزک آن‌ها معلوم بالذات است؛ یعنی همه قوا از قبیل ادراک حصولی نسبت به حقایق خارجی واجد ادراکی شهودی نسبت به معلوم بالذاتی می‌باشند که دارای آن هستند. تفاوتی که میان قلب و دیگر قواست، تنها در شدت و ضعف حضور و نیز در سعه و ضیق معلوم بالذات است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴ (الف): ۲۹۹)

پس این دو اندیشمند در این مورد هم با هم توافق داشته و تعقل را منسوب به قلب روحانی می‌دانند و طبق اندیشه آنها، مراد از قلب در برخی از آیات، نیرویی است که با آن تفکر می‌کنند و حق را از باطل تمییز می‌دهند که آن را، عقل می‌نامند. همچنان که در آیات ۴۶ و ۱۱۰ سوره مبارکه انعام نیز مراد همین است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷/۴۴۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۳۷۴).

۲-۳. ظرف علم

علامه طباطبایی (ره) ذیل آیه (قُلُونَا غُلْفٌ) می‌فرماید: کلمه (غلف) جمع اغلف است و اغلف از ماده غلاف است و معنای جمله این است که در پاسخ گفتند: دل‌های ما در زیر غلاف‌ها و لفافه‌ها و پرده‌ها قرار دارد و این جمله نظیر آیه: (وَقَالُوا قُلُونَا فِي أَكِنَّةٍ مَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ) (فصلت/۵) می‌باشد و این تعبیر در هر دو آیه کنایه است از اینکه ما نمی‌توانیم به آن چه شما دعوتمان می‌کنید، گوش فرادهیم. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱/۳۳۱)

همچنین علامه در مورد شرح صدر می‌فرماید: مراد از شرح صدر رسول خدا ﷺ گستردگی و وسعت نظر وی است، به طوری که ظرفیت تلقی و وحی را داشته باشد و نیز نیروی تبلیغ آن و تحمل ناملایماتی را که در این راه می‌بیند داشته باشد و به عبارتی دیگر نفس شریف آن جناب را طوری نیرومند کند که نهایت درجه استعداد را برای قبول افاضات الهی پیدا کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰/۵۳۰)

طبق فرموده آیت الله جوادی (غلف) یا جمع «أَغْلَفٌ» و مقصود کنایه بیهودان این است که دل‌های ما در غلاف است و ما چیزی نمی‌فهمیم. در این صورت جمله (قُلُونَا غُلْفٌ) نظیر آیه (... قُلُونَا فِي أَكِنَّةٍ...) (فصلت/۵) و آیه (فِي غُلْفَةٍ مِّنْ هَذَا) (ق/۲۲ و انبیا/۹۷) است، یا «غُلْفٌ» در اصل «غُلْفٌ»، جمع «غُلَفٌ» بوده کنایه از این که دل‌های ما همانند غلاف‌های شمشیر، ظرف‌هایی برای علم است و نیازی به فراگیری دانش از تو نداریم (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۵/۴۶۰).

قلب که همان لطیفه الهی و مخزن علوم و حیانی است، موجود مجرد است و حقیقت علم نیز از تجرد وجودی برخوردار است و عاقل که ظرف عقلانی علم است،

با معقول بالذات، از لحاظ وجود (نه ماهیت و مفهوم) متحد است و حکم متحدان یکی است. خداوند به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (طه/۱۱۴)، می‌تواند تعلیم درخواست توسعه قلب باشد، زیرا علم زائد، همراه با زیادت ظرف آن، یعنی قلب است، لذا گفتار خداوند به حضرت رسول (ص) ﴿الْمُرُّ شَرٌّ لَكَ صَدْرُكَ﴾ (شرح/۱) می‌تواند مناسب با افزایش علم مطلوب باشد، زیرا شرح صدر و گسترش آن که به معنای وسعت قلب است، مستلزم زیادت علم خواهد بود، چون ظرف و مظروف مجرد، هرچند مفهوماً جدا هستند؛ لیکن وجوداً متحدند و شرح هرکدام با گسترش دیگری همراه است و اگر موسی علیه السلام شرح صدر را طلب کرد، مطلوب وی مزید علم نیز بوده است. (جوادی آملی، بی تا: ۲۳۲)

با توجه به آن چه ذکر شد، آیت‌الله جوادی آملی (مدظله) در موارد بالا، ضمن تأیید تفسیر علامه، در احتمال دیگری، قلب را ظرف علم در نظر گرفته و «قلوبنا غلف» را کنایه از این که دل‌های ما همانند غلاف‌های شمشیر، ظرف‌هایی برای علم است ذکر کرده است که چنین احتمالی از سوی علامه مطرح نشده است.

در مورد شرح صدر، آیت‌الله جوادی آملی (مدظله) فرموده‌اند: شرح صدر و گسترش آن که به معنای وسعت قلب بوده و مستلزم زیادت علم خواهد بود، چون ظرف و مظروف مجرد، هرچند مفهوماً جدا هستند؛ لیکن وجوداً متحدند و شرح هرکدام با گسترش دیگری همراه است؛ ولی طبق فرموده علامه (ره) مراد از شرح صدر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گستردگی و وسعت نظر وی، ظرفیت تلقی وحی و نیز نیروی تبلیغ آن و تحمل نامایماتی در راه تبلیغ است و به عبارتی دیگر نفس شریف آن جناب را طوری نیرومند کند که نهایت درجه استعداد را برای قبول افاضات الهی پیدا کند.

۲-۴. دگرگونی

طبق اندیشه علامه طباطبائی (ره) و آیت‌الله جوادی آملی (ره) مشتقات ریشه قلب، در انواع دگرگونی‌ها از جمله دگرگونی مکانی، زمانی، فکری - روحی، سیاسی - اجتماعی به کار رفته است.

۲-۴-۱. دگرگونی مکانی

طبق نظر علامه طباطبائی (ره) مقصود از ﴿...وَوَقُلُّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ...﴾ (کهف/۱۸) این است که آنان را یک بار از طرف شانه چپ به راست و باری دیگر از راست به چپ می‌گردانیم. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳۵۵/۱۳) که از دید آیت‌الله جوادی آملی (مدظله) هم مراد از قلب در آیه فوق تحول مکرر یا مستدام و شدید است و دلیل اهتمام رسول گرامی اسلام به تغییر قبله را بیان می‌نماید. این اهتمام گاهی با کثرت روگردانی در چهره آسمان ظهور می‌کند و زمانی در شدت آن، و همان طوری

که می‌تواند با وجه ظاهری باشد ممکن است با توجه قلبی یعنی نیایش حالی و درونی نیز باشد. روگردانی رسول اکرم ﷺ مسبوق به اذن خداوند بوده است، زیرا انسان کامل معصوم ﷺ بدون اذن سابق خدای سبحان نه اندیشه‌ای دارد و نه انگیزه (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۳۸۰/۷). با این تفاوت که در آیه شریفه ﴿...فَلَا يَعْزُرَكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ﴾ (غافر/۴) از دید آیت الله جوادی دگرگونی مکانی و تغییر قبله مد نظر است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۳۸۰/۷) در حالی که در نظر علامه، انتقال از حالتی از حالت‌های زندگی به حالتی دیگر و از نعمتی به نعمت دیگر مراد است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷/۴۶۳)

۲-۴-۲. دگرگونی زمانی

طبق فرمایش علامه طباطبایی (ره) آیه ﴿يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ (نور/۴۴) بیان دیگری است برای برگشت امر به مشیت خدای تعالی و معنای تقلیب لیل و نهار جابجا کردن شب و روز است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹۰/۱۵) آیت الله جوادی آملی (مدظله) با ظرافت بیشتی بیان می‌کند که در آیه فوق خدای سبحان شب و روز را زیر و رو، یعنی شب را روز و روز را شب می‌کند. این دگرگونی هم نسبت به موقعیت جغرافیایی است که در منطقه‌ای از زمین روز و در منطقه‌ای دیگر شب است و بالعکس و نیز به اختلاف زمان در یک منطقه که با وارد آمدن شب در روز و روز در شب جابجایی صورت می‌گیرد. گاهی با وحدت زمان و تعدد مکان، سخن از تقلیب شب و روز است و زمانی با وحدت مکان و تعدد زمان. (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۱۳/۶۰۵)

۲-۴-۳. دگرگونی فکری و روحی

به کارگیری دگرگونی فکری و روحی از واژه قلب طبق نظر علامه طباطبایی (ره) از آیه ﴿مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ﴾ (بقره/۱۴۳) استفاده می‌شود. ایشان می‌فرمایند: انقلاب بر عقبین (دو پاشنه) بنا به گفته راغب به معنای این است که فلانی متمایل به برگشتن شد و برگشت. به معنای برگشتن به محل اول یا حال اول است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۶:۴) کلمه (انقلاب بر دو عقب)، کنایه است از اعراض، چون انسان - که در حال قیام روی پاشنه می‌ایستد - وقتی روی خود بطرفی برگرداند، روی پاشنه خود می‌چرخد، بدین جهت روگردانی و اعراض را به این عبارت تعبیر می‌کنند، و ظاهر آیه این است که می‌خواهد توهمی را که احیانا ممکن است در سینه مؤمنین خلدان کند، دفع نماید، و آن توهم این است که فلسفه برگرداندن قبله، و نسخ قبله قبلی چیست؟ و تکلیف نمازهایی که تا کنون رو به بیت المقدس خوانده‌ایم چه میشود؟ (در سینه مؤمنین این توهم ایجاد شده بود که اولاً وقتی بنای خدای تعالی بر این

بود که بالأخره کعبه را قبله مسلمانان کند، چرا از همان روز اول نکرد؟ و گذاشت مدتی مسلمانان رو به بیت المقدس نماز بخوانند؟ (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱/۴۸۸). نظر آیت الله جوادی آملی (مدظله) نیز بر این است که تعبیر «مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبِيَه» در جایی به کار می‌رود که شخص به طور کامل از روش گذشته‌ی خود دست کشیده و دگرگون شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۷/۳۱۹) که عبارت از همان دگرگونی فکری و روحی است. همچنان که آیه شریفه ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبِيَه فَلَنْ يُضِرَّ اللَّهَ شَيْئًا﴾ (آل عمران/۱۴۴) نیز همین معنا را افاده می‌نماید و ارتداد از دین و رها کردن راهنمایی انبیا را بیان می‌دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۲۲/۲۵۷).

۲-۴-۴. دگرگونی سیاسی - اجتماعی

طبق نظر آیت الله جوادی آملی (مدظله) آیه ﴿...وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (شعراء/۲۲۷) دال بر دگرگونی و زیرورو شدن سیاسی و اجتماعی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۷/۳۱۸). علامه طباطبائی (ره) در این مورد می‌فرماید: کلمه «منقلب» اسم مکان و یا مصدر میمی از انقلاب است و معنای جمله این است که کسانی که ستم کرده‌اند، به زودی خواهند فهمید که به چه بازگشتگاهی برمی‌گردند و آن بازگشتگاه همان آتش است و یا این است که به زودی خواهند فهمید که به چه نحو برمی‌گردند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۵/۴۷۱). همچنان که در آیه شریفه ﴿لَقَدْ ابْتَعُوا النَّتْنَهَ مِنْ قَبْلِ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُونَ...﴾ (توبه/۴۸) نیز مراد همین دگرگونی سیاسی - اجتماعی است. منافقان، بیگانگان را علیه نظام اسلامی به شورش فرامی‌خواندند، و کارهای رسالت و برنامه‌های شریعت را دگرگون می‌نمودند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۹/۳۹۰؛ جوادی آملی، ۱۳۸۸ (ه): ۵/۳۹۹).

۲-۵. قوه دزاکه

آیت الله جوادی (مدظله) بر این اعتقاد هستند که قرآن کریم، فهم و عدم فهم را به قلب نسبت داده است؛ ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ (اعراف/۱۷۹)، ﴿...فَطُبِعَ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (منافقون/۳)؛ بنابراین، مراد از قلب در قرآن، همین قوه دزاکه است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸ (ج): ۱۸)

در همه آیاتی که از قلب سخن رفته و مثلاً برای آن وصف سلامتی و بیماری آمده، قلب به معنای لطیفه الهی و کانون ادراک و شعور است؛ چه در نکوهش کافر و منافق و تبه‌کار باشد؛ مثل آیات ۱۴ مطفین، ۴۶ اسراء و ۵ فصلت، که دال بر حجاب مستور قلوب آنان است و مانع فهم معارف می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۱۵/۴۶۸) همچنین در آیات ۶۳ نساء، ۷ بقره، ۱۲ حجر و ۱۶ محمد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (د): ۲۳۸) یا در ستایش مؤمن پرهیزکار ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ (تغابن/۱۱) (جوادی

آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۲۴۹/۳۱ - ۲۴۸) البته قلب منبعی از منابع معرفت نیست، بلکه وسیله و ابزاری از وسایل و ابزار شناخت است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴ (الف): ۳۰۰)

این در حالی است که از دید علامه طباطبایی (ره) هر چند طبق اعتقاد بسیاری از عوام ممکن است تعقل و تفکر و حب و بغض و خوف و امثال این‌ها را به قلب نسبت داد، به این پندار که در خلقت آدمی، این عضو است که مسئول درک است، هم چنان که طبق همین پندار، شنیدن را به گوش و دیدن را به چشم و چشیدن را به زبان، نسبت می‌دهیم، و لیکن مدرک واقعی خود انسان است، (و این اعضا، آلت و ابزار درک هستند) چون درک خود یکی از مصادیق کسب و اکتساب است، که جز به خود انسان نسبت داده نمی‌شود. نظیر آیه مورد بحث در شهادت به این حقیقت، آیه ﴿فَإِنَّ أُمَّ قَلْبَهُ﴾ (بقره/۲۸۳) و آیه شریفه: ﴿وَجَاءَ بَقْلَبٍ مُنِيبٍ﴾ (ق/۳۳) ظاهراً منشا نسبت دادن ادراکات انسانی به قلب این بوده که انسان وقتی وضع خود و سایر انواع حیوانات را بررسی کرده و مشاهده نموده که بسیار اتفاق می‌افتد که يك حیوان در اثر بیهوشی و غش و امثال آن شعور و ادراکش از کار می‌افتد، ولی ضربان قلب و نبضش هنوز زنده است، در صورتی که اگر قلبش از کار بیفتد دیگر حیاتی برایش باقی نمی‌ماند. از تکرار این تجربه یقین کرد که مبدأ حیات در آدمی، قلب آدمی است، به این معنا که، روحی را که معتقد است در هر جانداري هست نخست به قلب جاندار متعلق شده، هر چند که از قلب به تمامی اعضای زنده نیز سرایت کرده و نیز یقین کرد، که آثار و خواص روحی و روانی، همه مربوط به قلب است، به همین عنایت که قلب اولین عضوی است که روح بدان متعلق شده است و این باعث نمی‌شود که ما هر يك از اعضا را مبدأ فعل مخصوص به خودش ندانیم، چون هیچ منافاتی بین این و آن نیست، در عین اینکه قلب را مبدأ حیات می‌دانیم، دماغ را هم مبدأ فکر و چشم را وسیله دیدن و گوش را ابزار شنیدن و شش را آلت تنفس و هر عضو دیگر را منشأ عمل خاص به خودش می‌دانیم، چون همه اعضا (و حتی خود قلب) به منزله آلت و ابزاری است برای انجام کاری که به وساطت آن آلت محتاج است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲/۳۳۵-۳۳۷) برخی نیز قلب را ابزاری از ابزارهای روح می‌دانند که با آن درک می‌کند؛ و در واقع درک‌کننده اصلی روح انسان را قلب می‌دانند و حتی درک دماغ (مغز) را نیز متأثر از درک قلب دانسته و ادراک اصلی را قلب به شمار می‌آورند. در این قول، قلب عین روح نیست بلکه شأنی از شئون روح انسانی است ولی شأنی اصلی را داراست و مرکز تمامی درک‌های باطنی انسان می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۵/۳۵۶)

۲-۶. جایگاه هدایت

از دید آیت الله جوادی آملی (مدظله) انسان متفکر مختار است و طبق انتخاب آزادانه خود مهدی یا ضال (است). مرکز اهتدا یا ضلالت او نیز همان قلب اوست

که حقیقت وی را تشکیل می‌دهد و در مستفیض شدن یا محروم ماندن او تأثیر به‌سزایی دارد. زیرا دیگر قوا و اعضا، ابزار و مطیع اویند و حق تعیین سرنوشت او را ندارند. طبق آیاتی از قرآن کریم هدایت تکوینی ویژه، بهره قلب مؤمن است: ﴿... وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ...﴾ (تغابن/۱۱) و راه هدایت ویژه تکوینی، شرح صدر و سعه وجودی قلب است؛ چنان‌که کیفر تبه‌کاری که قلب او گناهکار است؛ «و من یکتّمها فإِنَّه أثم قلبه» (بقره/۲۸۳) همان بستن صدر و ضیق وجودی دل اوست. (جوادی آملی، ۱۳۸۵/۲۵۲) آیات متعددی به اطاعت کنندگان از اوامر الهی و اجابت کنندگان دعوت هدایت تشریحی وعده می‌دهد که خدای متعالی آن‌ها را به هدایت تکوینی نیز راهنمایی می‌کند. ﴿... وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ...﴾ (تغابن/۱۱)؛ چون در این آیه خدای سبحان به مؤمنان به او و روز واپسین هدایت را وعده می‌دهد و اگر هدایت تشریحی مراد باشد، دور پیش می‌آید؛ یا قضیه از نوع ضرورت به شرط محمول می‌شود، پس باید گفت که این هدایت موعود، همان ایجاد گرایش به خیرات در قلب مؤمن است که به راحتی دستورهای الهی را اطاعت کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۴۲۸/۱۹ - ۴۲۷) غیر از هدایت عمومی ابتدایی، خدای سبحان هدایتی ویژه به نام هدایت پاداشی برای مکلفان دارد که به معنای «ایصال به مطلوب» و تسدید و تایید است و نصیب کسانی می‌شود که با حسن اختیار خود بر اثر هدایت ابتدایی خداوند، حق را پذیرفته و به آن عمل کرده باشند؛ کسی که طبق هدایت تشریحی به معارف الهی ایمان آورد و به احکام عمل کند خدای سبحان به او توفیقی می‌دهد تا بقیه راه را به آسانی طی کند و این توفیق، نتیجه عمل اوست و آیه ﴿... وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ...﴾ (تغابن/۱۱) ناظر به این هدایت است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۵۱۷/۲). همه موجودات از هدایت تکوینی بهره‌مندند اما خداوند انسان را از نظر تشریح هدایت کرده و هدایت پاداشی را با آیاتی مانند ﴿... وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ...﴾ (تغابن/۱۱) مشخص فرموده است. غرض آنکه هدایت تشریحی ابتدایی، عام است و هدایت توفیقی، پاداشی خاص است که شرایط آن برای همگان تشریح شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۵۶۱/۱۳ - ۵۶۰).

علامه طباطبائی (ره) به کاربرد قلب در این معنی اشاره‌ای نداشته و یا لاقول نگارندگان توان دسترسی به آن را نداشتند.

۲-۷. جایگاه انفعالات هیجانی

یکی از کاربردهای قلب در قرآن نیز، در هم‌جواری با هیجاناتی مثل: ترس، اضطراب، احساس انس و الفت، ظمأنینه، انزجار، و بی‌تفاوتی است؛ عواطف و هیجاناتی که بر پایه قرآن، قلب جایگاه تحقق آن‌ها است. مراد از هیجان مجموعه‌ای از فعالیت‌های فکری و بدنی است که شخص ضمن آن، آماده

رویارویی با موقعیتی جدید در زندگی خود می‌شود؛ فعالیت‌هایی همچون حالت عاطفی یا حال و هوای احساسی خاص، واکنش‌های عصبی غیرارادی، تغییر حالت چهره و انقباض عضلات صورت و بدن، و مانند آن‌ها. (اتکینسون، ۱۳۹۲ش: ج ۲، ۵۶۰، ۵۶۱؛ ریو، ۱۳۹۳ش: ۳۱۴-۳۱۸)

۲-۷-۱. ترس و اضطراب

در قرآن کریم، ترس از حالات قلب انسان، است. قرآن از قلب انسان همچون مرکز مدیریت ترس، یاد می‌کند. همچنان که آیه شریفه ﴿يُحَذِّرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمُ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ...﴾ (توبه/۶۴) ترس منافقین را بیان می‌نماید که از بر ملا شدن راز دل‌شان نزد رسول خدا ﷺ و مردم ترس داشتند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۴۱/۹؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۳۳۶/۹). چنانکه آیه ۲ انفال و جل و ترس و تکان خوردن دل در هنگام ذکر خدا را از خصائص مؤمنین واقعی می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱/۹).

اضطراب هیجانی است مثل ترس و می‌تواند انسان را درمانده کند؛ اما از جهاتی هم با ترس فرق دارد. برخی روانشناسان اضطراب و ترس را دو هیجان وابسته به هم دانسته‌اند؛ با این تفاوت که ترس نتیجه بروز پدیده‌ای واقعی و عینی است، اما برای فرد سرچشمه اضطراب مبهم است (فرانکن، ۱۳۸۹ش: ۴۶۰-۴۶۳). در برخی از آیات قرآن کریم ارتباط تنگاتنگ میان ترس و اضطراب وجود دارد. قرآن گاهی از حالتی یاد می‌کند که برای قلب اتفاق می‌افتد و در بیان این حالت به صراحت از ترس نام نمی‌برد؛ اما آن فضا را به گونه‌ای شرح می‌دهد که به خوبی نشان دهنده ترس است. به طور مثال در آیه ۱۰ سوره احزاب به ماجرای جنگ احزاب و وضعیت حاکم بر جبهه مسلمانان اشاره و موقعیتی را توصیف می‌کند که از سمت بالا و پائین دشمن بر آنان مسلط شده بود، به نحوی که چشم‌های مؤمنان از شدت وحشت، خیره و قلوبشان به گلوگاه رسیده بود و سست ایمان‌ها به خدا بدگمان شدند و به شدت بر خود لرزیدند (جوادی آملی، ۱۳۸۸ (ج): ۱۸۰/۶).

علامه طباطبایی می‌فرماید: مراد از قلوب جان‌ها و مراد از حناجر، حنجره‌ها است و این دو وصف یعنی کجی چشم، و رسیدن جان‌ها به گلو، کنایه است از کمال چیرگی ترس بر آدمی، و مسلمانان در آن روز آن قدر ترسیدند که به حال جان دادن افتادند، که در آن حال چشم تعادل خود را از دست می‌دهد، و جان به گلوگاه می‌رسد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۶/۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸).

در آیه ۱۸ سوره غافر در توصیف صحنه قیامت می‌فرماید: «... إِذَا الْقُلُوبُ لَدَى الْحَاجِرِ...؛ ... قلب‌ها از جا کنده می‌شوند و به حنجره‌ها می‌رسند...» اضطراب و تشویش به قدری زیاد است که باعث رسیدن قلب به گلوگاه می‌شود. این جمله کنایه است از نهایت درجه ترس، گویا کار مردم از شدت وحشت به جایی می‌رسد

که گویی دل‌هایشان از جای خود کنده می‌شود و تا حنجره بالا می‌آید (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۸۵/۱۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۸ (ه): ۴/۳۱۲).

در آیه دیگر قیامت را روزی توصیف می‌کند که در آن چشم‌ها و قلب‌ها دچار تقلب می‌گردند؛ یعنی زیر و زبر می‌شوند و ترسان و هراسانند (جوادی آملی، ۱۳۸۸ (ه): ۴/۳۵۶): (... تَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) (نور/۳۷) و در آیه شریفه ﴿لَا يَزَالُ بُدْيَاهُمْ الَّذِي بَوَّارِبَهُ فِي قُلُوبِهِمْ...﴾ (توبه/۱۱۰) از اضطراب دل‌های منافقان سخن به میان می‌آورد. اضطرابی که هیچ‌وقت مبدل به یقین و آرامش نمی‌گردد (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۵۵۳/۹؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۲/۴۱۷). همچنین آیه ﴿قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ﴾ (نازعات/۸) هم دال بر اضطراب قلوب در روز قیامت است (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۳۰۰/۲۰؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۴/۳۴۳).

البته طبق آیات قرآن اطمینان و آرامش نیز که نقطه مقابل ترس و اضطراب است، در بستر قلب اتفاق می‌افتد. ﴿الْبَدِ كَرِ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد/۲۸) جریان فطرت خدا بین و خداخواه برای تنظیم خواسته‌های برخاسته از قیاس و گمان و نیز نشأت گرفته از هوا و هوس و هرگونه ادراک غیر جزمی و گرایش غیر عزمی لرزان آفریده شده است تا به حصن حصین فطرت وزین پناهنده، و از اضطراب به طمأنینه رسیده شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (ب): ۳۸). خداوند متعال در جای دیگر، خلق آرامش قلبی برای مسلمانان جنگ احزاب را توسط ملائکه یادآور می‌شود: ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ...﴾ (آل عمران/۱۲۷) که با امر و فرمان الهی، بشارت و آرامش قلبی را برای مسلمانان می‌آفریند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۲/۴؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۵۰۵/۸۵).

۲-۷-۲. مهد نفرت و محبت

علامه طباطبائی (ره) قلب را جایگاه محبت دانسته و در ذیل آیه ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...﴾ (احزاب/۴) می‌فرماید: این جمله کنایه است از این که ممکن نیست کسی بین دو اعتقاد متنافی و دو رأی متناقض جمع کند، مثل توحید و شرک، که در يك قلب جمع نمی‌شود و اوصافی که در آیه شریفه آمده بی‌ارتباط با مضمون آیات قبل یعنی دوستی با یهود و نصارا نیست، چون دوست گرفتن آنان و نگرفتن مؤمنین بی‌ارتباط با علاقه قلبی با آنان نیست؛ حتما دوستدار آنان علاقه قلبی به آنان دارد و چگونه ممکن است قلبی که این چنین شیفته دشمنان خدا است، محبت خدا را در خود جای دهد. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۰/۱۶ و ۶۲۴/۵) از دید آیت‌الله جوادی (مدظله) نیز قلب مَعهد معرفت و مَهْد محبت است و بهترین معروف و عزیزترین محبوب خداست. هر کاری که ضد معرفت الهی و مابین محبت خدا باشد یا مانع آن گردد، قلب را به صورت قالب سرد و قاسی درمی‌آورد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف): ۲۴۸/۵)

در مقابل در آیاتی از قرآن کریم، قلب جایگاه نفرت و انزجار است. ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحَلَّتْ
 اِشْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ...﴾ (زمر/۴۵) برخی دانشمندان اشمئزاز قلوب را به انقباض،
 نفرت و تکبر معنا کرده‌اند (مجاهد، بی‌تا: ج ۲، ۵۵۸-۵۵۹؛ طبری، ۱۴۱۵: ج ۲۴، ۱۴؛
 راغب، ۱۴۱۲: ق: ۲۶۷) از دید علامه طباطبایی، کلمه (اشمات) از مصدر (اشمئزاز)
 و به معنای انقباض و نفرت از چیزی است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷/۱۷) که از دید
 آیت الله جوادی به همین علت در آیه مورد بحث، کسانی که ایمان ندارند، وقتی
 سخن از خدا و وحدت او به میان می‌آید، منزجر و مشمئز می‌شوند و وقتی سخن از
 غیر خداست خوشحال می‌گردند (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۶/۲۲؛ همو، ۱۳۸۳: ۶۴۸).
 انواع مختلفی از نفرت‌های قلب وجود دارد که یکی از این صفات، غلّ است که در
 قرآن از امکان وجودش در قلب سخن رفته است («...لَا تَجْعَلْ فِي قَلْبِنَا غِلًّا...») (حشر/
 ۱۰) غل در زبان عربی به معنی حقد، کینه، بغض و حسد است (ابن منظور، ۱۴۱۴:
 ج ۱۱، ۴۹۹). این آیه بیانگر نقش منفعلانه قلب در پذیرش حقد و کینه و بغض
 یا محبت و دوستی با دیگران است که برای رسیدن به چنین جایگاه ایمانی
 و توحیدی، باید از مرحله‌های سخت و عقبه‌های نفس‌گیر و کمین‌گاه‌های
 شیطانی و طوفان‌های درهم کوبنده که وجه مشترك همه آن‌ها بازداشتن انسان
 از نیل به مقصد است، باید گذر کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۳۶۱). این معنی از دید
 علامه نیز مورد تأیید بوده و می‌فرماید: انصار از خدا خواستند که هیچ غلی، یعنی
 عداوتی، از مؤمنان در دلشان قرار ندهد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹/۳۵۷)

نتیجه

طبق اندیشه علامه طباطبایی (ره) و آیت الله جوادی آملی (مدظله) مقصود از
 «قلب» در قرآن عضو گوشتی صنوبری‌ای که طرف چپ معده قرار دارد، نیست؛
 بلکه چیزی است که می‌فهمد و می‌اندیشد و معارف را درک می‌کند و همچنین
 عواطف و احساسات را از خود بروز می‌دهد.

این دو اندیشمند دینی معانی متعددی برای قلب مطرح می‌کنند که در بیشتر آنها
 با هم اشتراک نظر دارند. از جمله اینکه هر دو قلب را به معنی روح و نفس و جان
 انسان معرفی کرده و مراد از قلب را در برخی از آیات، نیروی تفکری دانسته‌اند که حق
 را از باطل تمییز می‌دهد که همان عقل است. آیت الله جوادی آملی (مدظله) قلب
 را ظرف علم دانسته و «قلوبنا غلف» را کنایه از این می‌داند که دل‌های ما همانند
 غلاف‌های شمشیر، ظرف‌هایی برای علم است. در حالی که علامه (ره) برخلاف آیت
 الله جوادی (مدظله) این آیه را کنایه از این می‌داند که ما نمی‌توانیم به آنچه شما
 دعوتمان می‌کنید گوش فرا دهیم. طبق نظر آیت الله جوادی آملی (مدظله) شرح

صدر و گسترش آن که به معنای وسعت قلب بوده و مستلزم زیادت علم است. چون ظرف و مظهر مجرد در عین حالی که مفهوماً جدا هستند، وجوداً متحد بوده و شرح هر کدام با گسترش دیگری همراه است. ولی طبق فرموده علامه (ره) مراد از شرح صدر رسول خدا ﷺ گستردگی و وسعت نظری، ظرفیت تلقی وحی و نیز نیروی تبلیغ آن و تحمل ناملایماتی در راه تبلیغ است

در اینکه قلب به معنی دگرگونی مکانی، زمانی، فکری - روحی و سیاسی - اجتماعی نیز در قرآن استعمال شده است نظر هر دو مشترک است اما در آیه شریفه ﴿...فَلَا يَعْزُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ﴾ (غافر/ ۴) طبق نظر آیت الله جوادی آملی دگرگونی مکانی و تغییر قبله مد نظر است در حالی که در نظر علامه، انتقال از حالتی از حالت‌های زندگی به حالتی دیگر و از نعمتی به نعمت دیگر مراد است. طبق اندیشه آیت الله جوادی (مدظله) با توجه به اینکه قرآن کریم، فهم و عدم فهم را به قلب نسبت داده است؛ ﴿لَمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ (اعراف/ ۱۷۹) مراد از قلب، همین قوه دژاکه است. این در حالی است که علامه طباطبائی (ره) نسبت تعقل و تفکر و حب و بغض و خوف و امثال این‌ها به قلب را اعتقاد عوامانه دانسته است؛ زیرا معتقدند که مدرک واقعی خود انسان است.

آیت الله جوادی آملی (مدظله) به جهت متفکر و مختار دانستن انسان اهتدا و ضلالت او را نیز آزادانه دانسته و مرکز اهتدا یا ضلالت او را «قلب» معرفی می‌کند. و بر این باور است که قلب حقیقت وی را تشکیل داده و در مستفیض شدن یا محروم ماندن او تأثیر به سزایی دارد. و بر این باور است که طبق آیه ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ (تغابن/ ۱۱) هدایت تکوینی ویژه، بهره قلب مؤمن است. ولی علامه طباطبائی (ره) مطلب زیادی در این مورد نیاورده و در ذیل همین آیه اعتقاد به یگانگی خدا را موجب آرامش قلب و زدوده شدن اضطراب می‌داند.

منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق): «معجم مقاییس اللغة»، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق): «لسان العرب»، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۳. اتکینسون، ریتا و هیلگارد، ارنست (۱۳۹۲ش): «زمینه روانشناسی»، ترجمه حسن رفیعی و محسن ارجمند، تهران: کتاب ارجمند، چاپ هفتم.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱): «صورت و سیرت انسان در قرآن»، قم: اسراء، چاپ دوم.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳): «توحید در قرآن»، قم: اسراء، چاپ هجدهم.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴الف): «معرفت‌شناسی در قرآن»، قم: اسراء، چاپ سوم.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴ب): «حیات حقیقی انسان در قرآن»، قم: اسراء، چاپ دوم.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵): «هدایت در قرآن»، قم: اسراء، چاپ دوم.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸الف): «صهباي حج»، قم: اسراء، چاپ دهم.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ب): «حکمت عبادات»، قم: اسراء، چاپ سیزدهم.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ج): «ادب فنای مقربان»، قم: اسراء، چاپ اول.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸د): «قرآن در قرآن»، قم: اسراء، چاپ اول.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ه): «معاد در قرآن»، قم: اسراء، چاپ ششم.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹الف): «تسنیم تفسیر قرآن کریم»، قم: اسراء، چاپ اول.
۱۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ب): «تفسیر انسان به انسان»، قم: اسراء، چاپ پنجم.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ج): «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی»، قم: اسراء، چاپ چهارم.
۱۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹د): «قرآن کریم از منظر امام رضا (علیه السلام)»، قم: اسراء، چاپ ششم.
۱۸. جوادی آملی، عبدالله (بی تا): «سروش هدایت»، قم: اسراء، چاپ پنجم.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق): «المفردات فی غریب القرآن»، به کوشش صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالقلم، چاپ اول.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴): «ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن»، تهران: مرتضوی چاپ دوم.
۲۱. ریو، جان مارشال (۱۳۹۳): «انگیزش و هیجان»، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: نشر روان، ویرایش، ارسباران چاپ بیست و یکم.
۲۲. سید مرتضی، علی بن طاهر (۱۳۲۵ق): «الامالی»، به کوشش محمد بدرالدین نعلانی، قاهره: مکتبه الخانجی، چاپ نامعلوم.
۲۳. شجاری، مرتضی (۱۳۹۰): «قلب و خصوصیات آن از دیدگاه ابن عربی»، دو فصلنامه علمی، پژوهشی ادبیات عرفانی، شماره ۵، ص ۲۷.
۲۴. شرتونی، سعید (۱۳۷۷): «اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد»، بی جا، چاپ اول.
۲۵. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۸): «رسائل توحیدی»، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم.
۲۶. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴): «ترجمه المیزان»، قم: انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۲۷. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۴): «ترجمه خلاصه تفسیر المیزان»، تهران: اسلام، چاپ اول.
۲۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۸۰): «الاداب الدینیة للخرانة المعینیة»، قم: زائر، چاپ اول.
۲۹. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۵ق): «التفسیر»، به کوشش خلیل میس و صدقی جمیل عطار، بیروت: دارالفکر، چاپ اول.
۳۰. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵): «مجمع البحرین»، تهران: مرتضوی، چاپ سوم.
۳۱. فرانکن، رابرت (۱۳۸۹): «انگیزش و هیجان»، ترجمه حسن شمس اسفندآباد و دیگران، تهران: نشر

- نی، چاپ سوم.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ ق)، «العين»، قم: نشر هجرت، چاپ دوم.
۳۳. فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب؛ زبیدی، محمد بن محمد مرتضی (۱۴۱۴ ق): «تاج العروس فی شرح القاموس»، بیروت: دارالفکر، چاپ اول.
۳۴. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام (۱۳۸۱): «طبّ الرضا»، تهران: معراجی، چاپ ششم.
۳۵. کبیر مدنی شیرازی، سید علی خان بن احمد، (۱۴۲۶ ق): «الطراز الأول و الکناز لما علیه من لغة العرب المعول»، مشهد: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، چاپ اول.
۳۶. مجاهد بن جبر، بیتا (التفسیر): به کوشش عبدالرحمان طاهر سورتی، بیروت: المنشورات العلمیه، چاپ اول.
۳۷. مصطفوی، حسن (۱۳۸۰): «تفسیر روشن»، تهران: مرکز نشر کتاب، چاپ اول.

References

* The Holy Quran.

1. Ibn Faris, Ahmad bin Faris (1404): "Mojam Maqaays al-Loghah", Qom: Maktoal al-Aalam al-Islami, first edition.
2. Ibn Manzoor, Muhammad bin Mokram (1414): "Lesan al-Arab", Beirut: Dar Sadir, third edition.
3. Atkinson, Rita and Hilgard, Ernest (1392): "Psychological Ground", translated by Hassan Rafi and Mohsen Arjmand, Tehran: Arjmand Book, 7th edition.
4. Javadi Amoli, Abdullah (1381): "The Face and Character of Man in the Qur'an", Qom: Israa, 2nd edition.
5. Javadi Amoli, Abdullah (2013): "Tawheed in the Qur'an", Qom: Israa, 18th edition.
6. Javadi Amoli, Abdullah (1384): "Epistemology in the Qur'an", Qom: Israa, third edition.
7. Javadi Amoli, Abdullah (1384): "The Real Life of Man in the Qur'an", Qom: Israa, 2nd edition.
8. Javadi Amoli, Abdullah (2015): "Guidance in the Qur'an", Qom: Israa, second edition.
9. Javadi Amoli, Abdullah (1388): "Sahbaye Hajj", Qom: Israa, 10th edition.
11. Javadi Amoli, Abdullah (1388): "Literature of death of relatives", Qom: Israa, first edition.
12. Javadi Amoli, Abdullah (1388): "The Qur'an in the Qur'an", Qom: Israa, first edition.
13. Javadi Amoli, Abdullah (1388 AH): "Resurrection in the Qur'an", Qom: Israa, 6th edition.
14. Javadi Amoli, Abdullah (1389): "Tasnim Tafsir of the Holy Qur'an", Qom: Israa, first edition.
15. Javadi Amoli, Abdullah (1389 B): "The Interpretation of Man to Man", Qom: Esraa, 5th edition.
16. Javadi Amoli, Abdullah (1389): "The importance of reason in the geometry of religious knowledge", Qom: Israa, 4th edition.
17. Javadi Amoli, Abdullah (1389): "The Holy Qur'an from the perspective of Imam Reza (a. s.)", Qom: Israa, 6th edition.
18. Javadi Ameli, Abdullah (BTA): "Soroush Hidayat", Qom: Esraa, fifth edition.
19. Ragheb Esfahani, Hossein bin Muhammad (1412 AH): "Al-Mufrdat fi Gharib al-Qur'an", by the effort of Safwan Adnan Davoodi, Beirut: Dar al-Qalam, first edition.
20. Ragheb Esfahani, Hossein bin Mohammad (1374): "Translation and Research of Vocabulary of the Quran", Tehran: Mortazavi, second edition.
21. Rio, John Marshall (2013): "Motivation and Excitement", translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Nash Ravan, editor: Arsbaran, 21st edition.
22. Seyyed Morteza, Ali bin Taher (1325): "Al-Amali", by the efforts of Mohammad Badr al-Din N'asani, Cairo: Al-Khanji Library, unknown edition.
23. Shajari, Morteza (1390): "The heart and its characteristics from the point of view of Ibn Arabi", two quarterly scientific and research journals of mystic literature, number 5, p. 27.
24. Shertouni, Saeed (1377): "Aqrab al-Mawred fi Fos'h Al-Arabiya and Al-Shawared", (no p.), first edition.
25. Tabatabayi, Mohammad Hossein (1388): "Tawheed Letters", Qom: Bo'stan Kitab, second edition.
26. Tabatabayi, Mohammad Hossein (1374): "Translation of Al-Mizan", Qom: Is-

lamic Publications, fifth edition.

27. Tabatabayi, Mohammad Hossein (1384): "Summary translation of Tafsir al-Mizan", Tehran: Islam, first edition.

28. Tabarsi, Fazl bin Hasan (1380): "Al-Adaab al-Diniya for the Treasury of Al-Ma'aniya", Qom: Zaer, first edition.

29. Tabari, Muhammad bin Jarir (1415): "Al-Tafsir", by the efforts of Khalil Mays and Sadqi Jamil Attar, Beirut: Dar al-Fakr, first edition.

30. Tareehi, Fakhreddin bin Muhammad (1375): "Bahrain Assembly", Tehran: Mortazavi, third edition.

31. Franken, Robert (1389): "Motivation and Excitement", translated by Hasan Shams Esfandabad and others, Tehran: Nei Publishing House, third edition.

32. Farahidi, Khalil bin Ahmad (1409): "Al-Ain", Qom: Hijrat Publishing House, second edition.

33. Firouzabadi, Majaduddin Mohammad bin Yaqub, Zubaydi, Muhammad ibn Muhammad Mortaza (1414): "Taj al-Arus fi Sharh al-Qamoos", Beirut: Dar al-Fikr, first edition

34. Ali bin Musa, the 8th Imam, peace be upon him (1381): "Tebb al-Reza", Tehran: Me'araji, 6th edition.

35. Kabir Madani Shirazi, Seyyed Ali Khan Ibn Ahmad, (1426): "Al-Taraz al-Aw al-Kanaz Lamma Aleihi Man langhe al-Arab Al-Maawl", Mashhad: Al-Bayt Institute (peace be upon him) for the revival of tradition, first edition.

36. Mujahid bin Jabr, (Beata): "Al-Tafsir, By the efforts of Abd al-Rahman Taher Surti", Beirut: Al-Alamiyeh Publications, first edition.